

# تواریت: استراتژی انسان‌سازی اسلامی



شهلا شفیق  
برگردان: رضا ناصحی

گشت. شبکه‌ی کمیته‌های محلات در پیوند با مساجد محل نقش مهمی در شکار مخالفان در شهرهای مختلف به عهده گرفتند. این شبکه در تهران، به گفته‌ی و. بامداد، متشکل از چهارده کمیته‌ی محل و دربرگیرنده‌ی هفتاد مرکز عملیاتی می‌شد. (۴) در راس هر یک از این کمیته‌ها، یک ملا و یا فردی به نیابت از او قرار می‌گرفت. چماق‌داران حزب الهی، که مامور به هم زدن اجتماعات گروه‌ها و احزاب سیاسی غیردینی بودند، توسط این کمیته‌ها بسیج و سازمان داده می‌شدند. متعصبین مذهبی و لات‌ها و چاقوکشان محلی در این باندها عضویت داشته و در ازای عملیات‌شان حقوق می‌گرفتند. آنان که اغلب به سلاح‌های گرم نیز مجهز شده بودند، هم‌چون افراد سپاه گروه‌های گشت تشکیل داده و در ورودی شهرها به بازرسی مردم و دستگیری افراد می‌پرداختند. از این کمیته‌ها، که هم‌کاری نزدیکی با مقرهای دادستانی انقلاب داشتند، به عنوان مراکز بازجویی و بازداشت‌های موقت نیز استفاده می‌شد. مجموعه‌ی نهادهای یاد شده در پیوند با دادگاه‌های انقلاب نقش بس بزرگی در سال‌های سرکوب گسترده به عهده داشتند و با کنترل و هجوم به خانه‌های مردم فضای پلیسی هولناکی را در شهرها حاکم کرده بودند.

طرح «مالک و مستاجر»، در سال ۱۳۶۱، در سطح تهران و شهرهای بزرگ دیگر به منظور دستگیری مخالفان سیاسی به اجرا گذاشته شد. مخالفانی که تحت تعقیب دستگاه سرکوب بودند و به ناچار محل زندگی خود را تغییر می‌دادند، هدف اصلی این طرح بودند. طبق این طرح، مالکان موظف می‌شدند که هویت و مشخصات مستاجرین خود را به کمیته‌های محل گزارش کنند. این اطلاعات هم‌راه با اطلاعاتی که برای توزیع کوپن ارزاق عمومی از ساکنین محل جمع‌آوری می‌شد،

نخستین دولت نظام جدید بودند، در نظر داشتند نهادهای دولتی سابق چون ارتش و دستگاه قضایی را حفظ کنند. در عین حال، ایجاد یک دستگاه مرکزی اطلاعات را برای امنیت کشور لازم می‌شمردند. اما این دستگاه، که زیر نظر نخست‌وزیر عمل می‌کرد، در کنار مراکز متعدد موازی، که توسط اسلام‌گرایان بر پا شده بود، تنها یکی از این نهادهای امنیتی به شمار می‌رفت.

مجموعه‌ی این مراکز، که هر کدام روش خاص خود را دارند، شبکه‌ی وسیع و همه‌جا حاضری را تشکیل می‌دهند. سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب و مراکز بسیج و بالاخره دادستانی انقلاب، استخوان‌بندی اصلی این نظام سرکوب‌اند. امروز سپاه پاسداران به عنوان یک ارتش عقیدتی، که روز به روز قدرت‌مندتر شده‌است، مهم‌ترین ابزار سرکوب در دست آقای خامنه‌ای به عنوان رهبر است.

سپاه پاسداران با در اختیار داشتن مراکز اطلاعاتی از همان آغاز توانست اعضای یک گروه مذهبی به نام فرقان را که دست به ترور مقامات روحانی زده بودند، دستگیر نماید و نیز نظامیان طرفدار شاپور بختیار را که در تدارک یک کودتا بودند، بازداشت کند. چنان که م. همایون متذکر شده‌است، این عملیات حاکی از مجهز بودن و تسلط سپاه به روش‌ها و تکنیک‌های اطلاعاتی است؛ روش‌هایی که در تار و مار کردن سازمان‌های سیاسی مخالف نیز به کار گرفته شد.

نهادهای و کمیته‌های مردمی که به طور خود به خودی در جریان انقلاب به وجود آمده بودند، از نو و به لحاظ ایدئولوژیک توسط اسلام‌گرایان سازمان داده شد و در خدمت حاکمیت قرار گرفت. جمع‌آوری اطلاعات برای دستگیری مخالفان و ایجاد اماکن خاص بازجویی و شکنجه با تکیه بر این نهادها عملی

پس از خرداد ۶۰، ابعاد بازداشت مخالفان چنان گسترش می‌یابد که جمهوری اسلامی ناچار به ساختن زندان‌های جدید و یا بزرگ‌تر کردن زندان‌های موجود می‌شود. رژیم اسلامی هم‌راه با زندان‌ها، تشکیلات پلیس مخفی، چگونگی شکار مخالفان و روش‌های اعمال شکنجه و بازجویی را نیز از رژیم سابق به ارث می‌برد.

اطلاعات جمع‌آوری شده‌ای درباره‌ی مخالفان نظام پادشاهی در اختیار اسلام‌گرایان قرار می‌گیرد و برخی از ماموران ساواک برای ایجاد یک پلیس مخفی جدید به خدمت گرفته می‌شوند. (۱) هشت ماه پس از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، سخن‌گوی انجمن زندانیان سیاسی سابق خبر می‌دهد، که مقامات رژیم در کار تهیه‌ی فهرستی از فعالان سیاسی هستند که در رژیم گذشته زندانی بوده‌اند و قصد دارند هر زمان که بخواهند آنان را بازداشت کنند. (۲) هم‌زمان، از طریق نهادهای متعدد اسلامی که در همه جا تاسیس شده، لیست سپاهی از مخالفان نظام تدارک دیده می‌شود. اُمت حزب‌الله به صورت شبکه‌ی وسیعی در خدمت کمیته‌ها و پاسداران سازمان داده می‌شود. این تشکیلات از چند جهت با سیستم ساواک متفاوت است. م. همایون و. بامداد، که هر دو مدت‌ها در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر برده‌اند، ویژگی‌های این سیستم ایدئولوژیک را مورد بررسی قرار داده‌اند. (۳) عدم تمرکز و تعدد مراکز تصمیم‌گیری، که ناشی از منافع گروهی و گرایش‌های مختلف در بطن قدرت است، یکی از این ویژگی‌هاست. با این حال، آن‌جا که بقای نظام مطرح است، همه‌ی نهادهای سرکوب منافع مشترکی دارند.

## شبکه‌ی پلیس اسلامی

مذهبی‌های لیبرال و میانه‌رو، که اعضای



برای شناسایی و بازداشت مخالفان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

دادستانی‌های انقلاب در سرکوب مخالفان سیاسی نقش عمده‌ای ایفا می‌کردند.

اینان با داشتن سرویس‌های اطلاعاتی مخصوص خود، اماکنی نیز برای بازداشت و شکنجه‌ی دستگیرشدگان در اختیار داشتند و با تکیه بر کمیته‌ها و سازمان دادن گروه‌های ضربت، از هیچ جنایتی پروا نمی‌کردند.

اسدالله لاجوردی، یکی از هول‌ناک‌ترین دادستان‌های جمهوری اسلامی بود. او که بعدها ریاست زندان اوین را به عهده گرفت، از مهره‌های مهم و شناخته شده‌ی این دستگاه عظیم سرکوب بود. زندان اوین با نام او به عنوان خشن‌ترین و هولناک‌ترین زندان‌ها از شهرت جهانی برخوردار شد.

### کینه‌ی بی‌مرز

لاجوردی نمونه‌ی یک متعصب مذهبی بود، با زندان آشنا بود و در سال ۱۹۶۸ به جرم شرکت در سوءقصد علیه شرکت هوایی ال.ال به زندان افتاده بود. زندانیان سیاسی زمان شاه که با او

در زندان بوده‌اند، از رفتار و افکار به شدت عقب‌مانده‌ی او حکایت‌ها نقل کرده‌اند. اکثریت زندانیان آن دوره، که از گروه‌های چپ و کمونیست بوده‌اند، طعم نفرت او را چشیده‌اند. این روایت‌ها حاکی از آن است، که او همراه برخی از ملاها که بعدها به بالاترین مقامات نظام اسلامی رسیدند، کمونیست‌ها را کافر و نجس می‌دانسته و از تماس با آنان پرهیز می‌کرده است. نفرت از کافران متکی به یکی از آیه‌های قرآن است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محققاً بدانید که مشرکان نجس و پلیدند و...» (۵) خمینی نیز در «توضیح‌المسائل» می‌گوید: «کافر یعنی کسی که منکر خداست، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری محمد... یا معاد را قبول ندارد، نجس است، و هم‌چنین اگر در یکی از آن‌ها شک داشته باشد.»

البته هستند مسلمانانی که با تکیه بر برخی از آیه‌های قرآن، تفسیر دیگری از آیه‌ی یاد شده به دست می‌دهند. برخی نیز بر آنند، که متن قرآن را باید در بستر تاریخی‌اش مورد توجه قرار داد و می‌گویند اسلام دین صلح است. اما زمانی که شریعت به قانون بدل می‌شود، برخی آیه‌های قرآن که مسلمانان را به جنگ

با کفار می‌خواند، مبدل به قانون می‌شود. هم‌چنان که که م. کوهیار در تحقیق خود پیرامون مفاهیم حق و عدالت در اسلام متذکر



شده، زمانی که دین به ایدئولوژی دولتی و سرچشمه‌ی قانون بدل شود، شاهد دگردیسی مفهوم جرم به گناه خواهیم بود. چون منشاء حق و قانون دین است، هر تخریفی از قانون گناه تلقی می‌شود.

با توجه به این که امر قضا مساله‌ای است مربوط به مذهب، بنابراین نقش قاضی منحصر است به صیانت از احکام الهی. «در جامعه‌ی مدنی، شهروندان با ارتکاب جرم در برابر جامعه مسئول و پاسخ‌گویی نماینده‌ی آن (دادستان) هستند. ولی در فقه اسلامی، مومن (یا کافر) با ارتکاب جرم (= گناه) نخست در برابر خدا مسئول است.» (۶) به همین طریق در چنین سیستمی، حضور وکیل مدافع برای دفاع از متهم به هیچ وجه ضرورتی ندارد. متهم که جرم‌اش گناه و نقض احکام الهی محسوب می‌شود، نه تنها از موقعیت یکسانی با خدا برخوردار نیست، بلکه در مقابل نماینده‌ی خدا، یعنی قاضی شرع، تکالیفی نیز به عهده دارد.

بنابراین، جای شگفتی نیست که فرد متعصبی چون لاجوردی در مقام رئیس زندان، از همه‌ی امکانات برای فرونشاندن خشم و کینه‌ی خود علیه بی‌دینان نجس برخوردار می‌شود. زندان

در مقیاسی نمونه‌وار از جامعه‌ی تحت کنترل حاکمیت، امکان مطلوبی در اختیار اسلام ایدئولوژیک می‌گذارد، تا توانایی خود را در ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی بیازماید.

### «پاک‌سازی» اجتماعی

با سیاسی شدن دین، مفهوم طهارت که در احکام اسلامی به منظور تقرب مسلمانان به آفریدگار آمده است، به صورت پاک‌سازی جامعه به اجرا گذاشته می‌شود.

طهارت یکی از مفاهیم همیشه حاضر در تعلیمات اسلامی است. مومن همواره در معرض تماس با نجس و ناپاک است، که برخی چون خون یا منی مهم‌تر و برخی دیگر چون ادرار، مدفوع، اشیاء یا افراد ناپاک کم اهمیت‌ترند. قرآن مومنان را به طهارت دعوت می‌کند. (سوره‌ی ۵ آیه‌ی ۶)

احکام اسلامی مقررات مبسوطی درباره‌ی نحوه و شرایط لازم برای تطهیر معین کرده‌اند. الف. بودیبا، جامعه‌شناس، هدف ادب طهارت را «ایجاد امکان رابطه با مقام قدسی» می‌داند. اما چنان که ماری دوگلاس در بررسی عمیق خود درباره‌ی مفهوم نجاست نشان می‌دهد، ورای معنای روحانی آداب طهارت، میان مفاهیم «نجسی و پاک» از یک سو و «نظم و بی‌نظمی» از سوی دیگر، رابطه‌ی اساسی موجود است. بدین معنی، که به کارگیری مفاهیم ناپاکی و نجسی در خدمت ایجاد و حفظ مداوم یک نظم مشخص به کار گرفته می‌شود.

در نظام مذهبی-سیاسی، حذف و پاک‌سازی نیروهایی که تهدیدی برای نظام مقدس به شمار می‌روند، تحت عنوان غلبه بر کفار و محاربان با خدا و یا منافقان انجام می‌گیرد. حذف و سرکوب آنان که هموارکنندگان راه شیطان تلقی می‌گردند، به عنوان ضرورتی برای تطهیر جامعه توجیه می‌گردد. آیه‌های قرآن برای مشروعیت دادن به چنین سیاستی مورد استناد قرار می‌گیرند: «اهل ایمان در راه خدا و کافران در راه شیطان جهاد می‌کنند، پس شما مومنان با دوستان شیطان بجنگید، که مکر و سیاست شیطان بسیار سست و ضعیف است.» (سوره‌ی ۴ آیه‌ی ۷۶)

### شکنجه به عنوان تادیب

مجازات‌ی که در جمهوری اسلامی برای کفار و منافقین پیش‌بینی شده، شکنجه و اعدام است.

رژیم اسلامی اعمال شکنجه در زندان‌ها را که در قانون اساسی ممنوع شده، همواره انکار کرده است. اما این قانون، با توجه به اسلامی بودن آن، به کار گرفتن هر وسیله‌ای را برای اجرای احکام اسلامی مجاز می‌داند. اصل دوم قانون اساسی، جمهوری اسلامی را «نظامی بر پایه‌ی ایمان به وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین» تعریف کرده است. طبق اصل پنجم این قانون، ولی فقیه از قدرت و اختیار کامل برخوردار است. اصل چهارم، همان‌طور که در پیش گفته شد، همه چیز را تابع احکام اسلامی کرده است.

قوانین و مقررات جزایی نیز بر اساس اسلام و احکام اسلامی تنظیم گشته است. قانون مجازات اسلامی حدود و قصاص، به انواع مجازات‌ها و تنبیهات بدنی مشروعیت داده است. سنگ‌سار و قطع اعضای بدن و شلاق زدن «مجرم» به عنوان تعزیر، در این قوانین پیش‌بینی شده است. برای کودکان نابالغ نیز، که توان تحمل اجرای حد را ندارند، تنبیهات بدنی تحت عنوان تعزیر در نظر گرفته شده است.

با توجه به مفاهیم یاد شده، اعمال شکنجه در زندان‌های سیاسی به عنوان تنبیه و تادیب در اشکال مختلف مشروعیت یافته است. بدین ترتیب، با تعزیر نامیده شدن، شکنجه به ابزاری بدل می‌شود که نه تنها برای گرفتن اطلاعات و اعتراف‌های اجباری، بلکه برای هدایت زندانی به «راه راست» مورد استفاده قرار می‌گیرد. از همین رو، رژیم جمهوری اسلامی، زندان را به عنوان محل تعلیم و تربیت و نیز ابزار پشیمانی و ندامت معرفی می‌کند. شکنجه‌های جسمی و روحی، هم‌راه با تبلیغات ایدئولوژیک، در خدمت این هدف به کار گرفته می‌شوند.

### توبه و ابعاد جنایت

مفهوم توبه در زندان سیاسی رژیم از جایگاه خاصی برخوردار است و هدف‌های مختلفی را دنبال می‌کند. اعتراف «متهم» به «خطاکاری» و تقاضای عفو از جانب او، به عنوان تأییدی بر محکومیت زندانی به کار گرفته می‌شود و به زندان و شکنجه و اعدام، به اصطلاح مشروعیت می‌بخشد. به علاوه، رژیم از این اعترافات برای در هم شکستن روحیه و مقاومت دیگر زندانیان سود می‌برد.

بالاخره این که، زندانیان از برخی از توابع به عنوان جاسوس در درون زندان‌ها استفاده می‌کند و سیستم پلیسی کنترل همه جا

حاضری را سازمان می‌دهد.

توابعیت، اساس فلسفه‌ی زندان سیاسی اسلامی است؛ مکانی که در آن مخالفان نظام الهی به انقیاد در آمده و برای تغییر مواضع خود زیر فشار قرار می‌گیرد. ده‌ها هزار زن و مرد در این آزمایش‌گاه‌های هولناک در اختیار اسلام‌گرایان بوده‌اند. آمارهای سالانه، که توسط نهادهای بین‌المللی حقوق بشر از ابتدای به قدرت رسیدن ملایان از تعداد زندانیان سیاسی در ایران داده شده است، همواره از تعداد واقعی کم‌تر بوده است. مقامات رژیم اسلامی تا به امروز دست‌رسی به اطلاعات لازم را غیرممکن کرده‌اند.

اما همین آمار موجود در مورد تعداد اعدام شدگان، خود نشان دهنده‌ی وسعت دستگیری‌ها و ابعاد جنایات رژیم اسلامی است. به عنوان نمونه، گزارش سال ۱۹۸۳ سازمان عفو بین‌المللی، از اعدام ۴۶۰۵ نفر خبر می‌دهد. این گزارش متذکر می‌شود: «این تعداد فقط شامل اعدام‌هایی است، که رسماً اعلام شده و اعدام‌های اعلام نشده منظور نشده است. سازمان عفو بین‌الملل امکان تعیین تعداد اعدام‌های اعلام نشده را ندارد، اما بر اساس اطلاعات گوناگونی که قبل و طی سال ۱۹۸۲ جمع‌آوری شده است، شمار اعدام‌ها بسیار بیش‌تر است.»

گزارش عفو بین‌الملل در سال ۱۹۸۵ خبر از اعدام ۶۱۰۸ می‌دهد. این سازمان در سال ۱۹۸۷، سند ویژه‌ای تحت عنوان «جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر در ایران» منتشر کرده است، که در آن زندانیانی که توانسته‌اند از کشور خارج شده و در کشورهای مختلف پناهنده شوند، شهادت داده‌اند. این سند از هزاران زندانی سیاسی سخن می‌گوید و بر تنوع ترکیب آنان تأکید می‌کند. در میان آنان از هواداران نظام پادشاهی، هواداران گروه‌های مختلف اپوزیسیون، افراد متعلق به اقلیت‌های قومی و پیروان بهایی دیده می‌شوند. طبق این گزارش، زندانیان سیاسی از گروه‌های مختلف شغلی هستند: «نویسنده، روزنامه‌نگار، پزشک، آموزگار دبیرستان و دانش‌گاه، زنان خانه‌دار، کارگران، و سنین مختلف از نوجوان تا بالای هفتاد سال.»

گزارش ضمن تأکید بر دستگیری‌های خودسرانه و محاکمه‌ی غیرعادلانه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی، از ادامه‌ی گسترده‌ی شکنجه به عنوان رویه‌ای رایج سخن می‌گوید. به زیر مشت و لگد گرفتن زندانی، شلاق، آویزان کردن به صورت قنایی، از جمله این

شکنجه‌هاست. پس از رسیدن به بازداشت‌گاه، بازداشتی‌ها بلافاصله، بدون هیچ ملاحظه و احتیاطی در همه جای بدن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. این کار ممکن است با «فوتبال» نیز همراه شود. زندانی با چشمان بسته، در حالی که با مشت و لگد کتک‌اش می‌زنند از یک نگاهبان به نگاهبان دیگر پاس داده می‌شود. بنا به گفته‌ی یکی از زندانیان پیشین:

«بازی فوتبال غالباً با کسانی برگزار می‌شود، که به تازگی دستگیر شده‌اند. این کار مقاومت را در هم می‌شکند و به آدم احساس بی‌کسی و بی‌پناهی می‌دهد و تعادل آدمی را به هم می‌زند.» (۷)

در این گزارش از اعمال انواع شکنجه‌های دیگر نیز سخن رفته است: تجاوز به زندانیان، چه زن و چه مرد، شکنجه‌های روانی، تهدید به اعدام و برپایی اعدام‌های نمایشی برای خرد کردن زندانی، حبس طولانی مدت افراد در سلول‌های انفرادی، محرومیت از دارو و درمان. در همین گزارش، انباشته بودن زندان‌ها بیش از حد ظرفیت‌شان، و وضعیت وخیم امکانات بهداشتی و بوی آزار دهنده‌ی ناشی از تعفن اعضای بدن قربانیان شکنجه، مورد تأکید قرار گرفته است.

بالاخره، این گزارش با اتکا به «اطلاعات بسیار وسیع» از کشته شدن برخی از زندانیان در زیر شکنجه خبر می‌دهد. به علاوه، «تحویل اجساد قربانیان شکنجه و اعدام به خانواده‌ها به ندرت انجام می‌پذیرد.» (۸)

رژیم اسلامی در تابستان سال ۱۳۶۷ قتل عام وسیع زندانیان سیاسی را در زندان‌های کشور سازمان می‌دهد. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود که سال‌ها بعد منتشر می‌کند، رقمی بین ۲۸۰۰ تا ۳۸۰۰ نفر اعدامی به دست می‌دهد. شمار دقیق اعدام شدگان، طی ده‌ساله‌ی نخست حاکمیت ملاحا که سال‌های سرکوب خونین مخالفان سیاسی و عقیدتی بوده است، دانسته نیست. با این وجود، فهرست اسامی و مشخصات نزدیک به ده هزار نفر اعدامی به کوشش گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و نهادهای حقوق بشری، جمع‌آوری شده و انتشار یافته است. (۹)

آبراهامیان در نوشته‌ای تحت عنوان «شکنجه و اعترافات در زندان دوره معاصر»، بر اساس فهرست ارائه شده توسط سازمان مجاهدین خلق، از هویت ۷۹۴۳ نفر اعدامی از ژوئن ۱۹۸۱ تا ژوئیه ۱۹۸۸، تحلیلی از سیمای سیاسی زندانیان اعدام شده به دست می‌دهد. بیش‌ترین تعداد اعدام‌ها شامل سازمان



مجاهدین خلق و سپس سازمان پیکار، سازمان فداییان اقلیت، حزب دموکرات کردستان، سازمان کومه‌له، سازمان راه کارگر، اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و گروه‌های دیگر می‌شود. آبراهامیان متذکر می‌شود، که نام گروه‌های چپی چون فداییان اکثریت و حزب توده که علی‌رغم حمایت فعال‌شان از رژیم اسلامی از موج اعدام‌ها در امان نماندند، در این فهرست نیامده است. همین‌طور است در مورد بهاییان و یهودیانی، که به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. در این بررسی، اعدام شدگان زیر بیست و شش سال، ۷۶ درصد و زیر بیست سال، ۲۰ درصد ذکر شده و اکثریت با دانش‌آموزان و دانش‌جویان است. یکی دیگر از داده‌های مهم این بررسی، تعداد زنان اعدام شده است. طی هفت سالی که فهرست بدان اختصاص یافته، زنان مجاهد، ۱۴ درصد و زنان متعلق به سازمان‌های چپ، هشت درصد از اعدامی‌ها را تشکیل می‌دهند. علاوه بر هزاران زندانی که طی ده سال نخست حکومت اسلامی به قتل رسیدند، ده‌ها هزار زندانی دیگر در زندان‌های جمهوری اسلامی زیر فشار پروژه‌ی تواب‌سازی اسلام‌گرایان قرار گرفتند. زندانیانی که بعدها توانستند از روزگار هولناکی که در زندان‌ها داشتند بگویند و بنویسند، واقعیاتی را بر ملا کرده‌اند که هر تصویری را که می‌توان از شقاوت و کینه‌توزی زندانبان داشت، پشت سر می‌گذارد. واقعیات هولناکی، که نتیجه‌ی پروژه‌ی تواب‌سازی رژیم در زندان‌هاست.

### جهنم روی زمین

شکنجه در زندان‌های سیاسی جمهوری اسلامی، امری عادی و روزمره است که نه فقط برای کسب اطلاعات و اقرار زندانی صورت می‌گیرد، بلکه با تعریف پیر ویدال‌ناکه در مورد «شکنجه‌ی نهادی شده» تطابق دارد. در این تعریف، شکنجه «عبارت است از شکل کاملاً مستقیم سلطه‌ی انسان بر انسان، که در آن رابطه‌ی حاکمیت با مخالفان، تبلور می‌یابد.» (۱۰)

یکی از زندانیان سیاسی وقتی از شکنجه می‌گوید، بر ویژگی گلی و همه‌جا حاضر آن در زندان‌های رژیم انگشت گذاشته است:

«تصور گلی بر این است، که وقتی چند روز اول دستگیری شکنجه می‌شوی، اگر

مقاومت کنی و بتوانی اطلاعاتی ندهی، شکنجه تمام می‌شود. ولی این روال بر زندان‌های جمهوری اسلامی به هیچ وجه حاکم نیست. یعنی بعد از بازجویی، مرحله‌ی دیگری از شکنجه آغاز می‌شود. هیچ پایانی برای شکنجه نیست.» (۱۱)

نویسنده نشان می‌دهد، که چگونه حکومت اسلامی زندانیان را در معرض یک شکنجه‌ی دایمی قرار می‌دهد. شکنجه از آغاز دستگیری تا پایان کار، اساس اعمال کنترل بر زندانی است: شکنجه‌های جسمی و روحی هم‌راه با تبلیغات ایدئولوژیک. در این میان، حضور و هم‌کاری زندانیان تواب، اعمال سلطه را



تسهیل می‌نماید:

«اگر زیر بازجویی با یک یا دو بازجو سر و کار داشتیم، وارد بند که می‌شدیم با تعدادی دیگر از بازجوها که به تواب معروف بودند، مجبور به زندگی بودیم... فضایی که آن‌ها ایجاد می‌کردند، فشار روانی و روحی که بر ما وارد می‌آوردند، گزارش‌های لحظه به لحظه‌ای که از ما به بازجوها ارسال می‌شد، همگی سال‌ها بعد به کار بازجوها آمد و توانستند با ما برخورد روانی کنند... حتا اجازه نداشتیم با هم صحبت کنیم. تواب‌ها لب‌خوانی می‌کردند. کنار هم می‌نشستیم و مجبور بودیم دست‌مان جلوی دهان‌مان باشد.

برای خیلی از ما هنوز این عادت مانده است، که هنگام حرف زدن دست‌مان را جلوی دهان‌مان بگیریم. شبانه روز تحت کنترل بودیم و این عذاب‌آور بود... کلاس‌های ایدئولوژیک اجباری بود... خیلی از بچه‌هایی که نماز نمی‌خواندند، نجس محسوب می‌شدند و حق هیچ‌گونه کار خیس نداشتند و تنها کار خشک می‌کردند.» (۱۲)

رضا غفاری، استاد دانش‌گاه تهران و از اعضای سازمان راه کارگر، نیز خاطرات خود را از دوران اسارت‌اش گزارش کرده است. او به مدت شش سال زندانی بوده و ابتدا برای کسب اطلاعات و سپس برای اعتراف به «گناه» و تواب شدن به شدت زیر شکنجه قرار گرفته است. در اثر این شکنجه‌ها، ۹۵ درصد از بینایی چشم راست خود را نیز از دست داده است و برای همیشه ناچار از لنگیدن است.

در خاطرات او از جمله مشاهده می‌کنیم، که چگونه کاربرد واژه‌های اسلامی در جریان شکنجه می‌خواهد بُعد دینی و الهی به این اعمال هولناک بدهد. او ورود خود به زندان را چنین تصویر کرده است:

«وارد محوطه‌ی زندان که شدیم، فریاد و ناله‌ی زندانیانی را که شکنجه می‌شدند از پشت دیوارها شنیدیم. ضجه‌ی شکنجه شده‌ها فضا را پر کرده بود. هنوز هم ناله‌ی زنی که کمک می‌خواست در گوشم طنین‌انداز است... چشمانم جایی را نمی‌دید و هنگام عبور از پله‌ای... با سر به زمین افتادم. دستی آستینم را گرفت و از زمین بلندم کرد. چرا آستینم را؟ چون از دید «برادران ایمانی»، من موجودی «نجس و ناپاک» تلقی می‌شدم... هنگام عبور از راهرو، پیشانی‌ام به مانعی برخورد کرد و دوباره نقش زمین شدم. وقتی به خود آمدم، متوجه شدم سرم به سقف کوتاه راهرو خورده است... این کوره‌راه دوزخ بود. همه‌ی زندانیان از کوره‌راه یاد شده می‌گذشتند و چون چشمان‌شان بسته بود، سرشان به سقف می‌خورد. این یک ضربه‌ی روانی بود و به زندانی می‌فهماند، که به دنیای جدیدی گام نهاده است.» (۱۳)

او سپس از نخستین بازجویی خود یاد می‌کند: «با گفتن این جمله که «همه‌ی شما حرام‌زاده‌ها را دستگیر کرده‌ایم و همه‌تان

را به درک می‌فرستیم»، بازجویی آغاز شد. یکی داد کشید: «برادر رحمان، اونو بده من، می‌کشمش، به جهنم می‌فرستمش». چنان که گفته شد، اعمال شکنجه فقط منحصر به دوران بازجویی نمی‌شود، بلکه شیوه‌ی کار همیشگی زندانیان است و به مناسبت‌های مختلف و حتی پس از محاکمه و اعلام محکومیت ادامه می‌یابد.

«رژیم اسلامی، در بیست و چهار ساعت شبانه روز، زندانیان را وادار به گوش دادن به صدای قرآنی می‌کرد که از بلندگوها پخش می‌شد. در آن فضای جرج اورولی، سخنان رهبران دینی و مقام‌های دولتی از خمینی تا مطهری و بهشتی و منتظری و دیگران از بلندگو به گوش می‌رسید... برای خُرد کردن اراده و روحیه‌ی زندانیان مدام از این شیوه استفاده می‌شد. در فاصله‌ی این‌ها هم مارش نظامی، اعلامیه‌های دایر بر پشتیبانی از رژیم در جنگ با عراق، اعلامیه‌های حاکی از شکست عراق و پیش‌روی از بغداد تا بیت‌المقدس خوانده می‌شد... هنگامی که این مطالب پخش می‌شد، پاسداران در راهروها راه می‌افتادند از عقب با پوتین به پشت زندانیان می‌زدند و فریاد می‌کردند: «شما به خدا و اسلام و خمینی پشت کرده‌اید. یا توبه یا مرگ! خمینی عزیزم بگو، تا خون بریزم». بسیاری از این پاسداران از جبهه‌ی جنگ بازگشته بودند. بعضی چشم یا دست و پای‌شان را از دست داده بودند و پاره‌ای هم با مشاهده‌ی صحنه‌های جنگ عقل و حواس‌شان را. این قبیل پاسداران که در جنگ با عراق آسیب دیده بودند و اکنون زندانیان ما بودند، از همه خطرناک‌تر بودند... نود درصدشان دهقان زادگان بی‌سواد روستاها بودند... روز و شب این پاسداران از کنار ما رد می‌شدند و ما را کتک می‌زدند. مشت و لگد با پوتین بی‌هدف بر سر و روی زندانی می‌بارید و همه را در خوف دایمی نگاه می‌داشت. اگر دست روی سر می‌گذاشتی، کتک می‌خوردی. اگر بینی را می‌خاراندی، کتک می‌خوردی. اگر چشمت را می‌مالانادی، کتک می‌زدند. سر شکسته و خون‌آلود، گوش و چشم و بینی خونین، فک و دندان شکسته، از مناظر عادی بود. حزب‌الله در شکنجه دادن ماها اختیار تام و تمام داشت. این

«پاداشی» بود که به خاطر جبهه رفتن به او داده می‌شد.» (۱۴)  
رضا غفاری نیز هم‌چون دیگر زندانیان، دوران محکومیت‌اش را در زندان‌های گوناگونی سپری کرد و انواع شکنجه‌های ابداعی اسلام‌گرایان را تجربه نمود. جلادانی که خود را نمایندگان خدا در برابر کفار می‌دانستند.

### قیامت، روز نهایی داوری

روز قیامت یکی از ایده‌های اصلی آموزش‌های اسلامی است. در چنین روزی، که پایان دنیاست، مردگان زنده شده و کارنامه‌ی اعمال آن‌ها در دادگاه عدل الهی مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. مومنان به بهشت و کافران به جهنم خواهند رفت. قیامت روز امتحان است: «هنگامی که آن واقعه‌ی بزرگ واقع گردید، که در وقوف‌اش هیچ کذب نیست، قومی را خوار و طایفه‌ای را رفیع گرداند. آن گاه که زمین شدید به حرکت و لرزه در آید و کوه‌های سخت متلاشی شود... بدانید آن که بمیرد اگر از مقربان درگاه خداست، آن جا در آسایش و نعمت بهشت ابدی است... و اما اگر از منکران (خدا و قیامت) و از گم‌راهان است، نصیب‌اش حمیم جهنم است.» (۱۵)

با ابداع «قیامت» یا «دستگاه»، به فرمان حاج داوود، زندانبان متعصبی که وصف‌اش در خاطرات زندانیان زندان قزل حصار به کرات آمده است، جهنم واقعی در زندان اسلامی بر پا می‌گردد. او برای شکستن مقاومت زندانیان «سر موضعی» و توابع سازی، سر موضعی‌ها را به تدریج در بند واحدی جمع می‌کند و در معرض اعمال خشونت‌نگهبانان و ماموران زندان قرار می‌دهد. رضا غفاری روایت می‌کند، که در یک شب پاییزی سال ۱۳۶۲، پس از یورش حاج داوود به هم‌راه پنجاه پاسدار به زندانیان و ضرب و شتم آنان، او تصمیم به بازجویی از زندانیان سر موضعی می‌گیرد:

«همه‌ی زندانیانی که بدین نحو کتک خوردند، به ساختمان جدیدی در زندان منتقل شدند. آن‌ها را رو به دیوار قرار دادند و مداد و کاغذی در اختیارشان گذاشتند، که باید به پرسش‌ها پاسخ دهند. پرسش‌ها مربوط به گرایش‌های زندانی نسبت به رژیم اسلامی، جنگ با عراق، اسرائیل، آمریکا و شوروی بود. از آن‌ها در مورد زندان‌های مختلفی که رفته بودند و نحوه‌ی رفتار با زندانیان سؤال شده بود. بر آن‌ها فشار آورده بودند، که

نام زندانیانی را بنویسند که قصد دارند در زندان‌ها به مقاومت سازمان بدهند. آخرین پرسش این بود: «آیا مایلید به صف توابعان ببینید؟» اگر پاسخ مثبت بود، باید این را اثبات می‌کردند. یعنی باید همه‌ی اطلاعاتی را که تا آن زمان مخفی کرده بودند، به مقام‌های زندان بدهند... کسانی که حاضر به همکاری نشدند یا اطلاعاتی نداشتند که به زندانبانان بدهند، به بند «قیامت» روانه شدند. این بند به جای آن که با تمهید قبلی ایجاد شده باشد و جزئی از یک «طرح بزرگ» باشد، فی‌البداهه خلق شد. اساس بند قیامت آن بود، که ابتدا زندانی را از سایر زندانیان جدا می‌کردند و ارتباطش با همه قطع می‌شد. او را با چشم‌بند رو به دیوار می‌نشانند و او ناچار بود به ترهات بی‌پایان سخن‌ران مذهبی، گفت‌وگوها و قرآنی که از بلندگوها در سراسر بند پخش می‌شد، گوش فرا دهد. مصاحبه‌های رهبران گروه‌های مخالفی، که دستگیر شده و در برابر رژیم اسلامی تسلیم بودند نیز از بلندگوها پخش می‌شد. از جمله‌ی این‌ها، مصاحبه‌های رهبران حزب توده، سازمان پیکار و سازمان مجاهدین خلق و سایر سازمان‌های چپ بود... بندیان قیامت در آغاز موظف بودند چند روزی بدون خواب و استراحت سر پا بایستند و آن گاه که تمامی نیروهای‌شان تحلیل می‌رفت و از پای درمی‌آمدند، با مشت و لگد پاسداران پذیرایی می‌شدند. تنها زنگ تفریح‌شان سه نوبت در روز غذا خوردن و توالت رفتن بود... در مرحله‌ی دوم قیامت، زندانی را چارزانو و چشم بسته رو به دیواری می‌نشانند. شاید به این دلیل، که حضرات پاسدار و توابع از کتک زدن آن‌ها خسته شده بودند. این مرحله یکی دو روز طول می‌کشید. در مرحله‌ی آخر هر زندانی را با قراردادن تخته‌ای از بقیه جدا می‌کردند... قوانین «قیامت» در هیچ کتاب آسمانی نوشته نشده بود، بلکه روز به روز از چپته‌ی حاج داوود و پاسدارها و توابعان، این پاسداران قیامت، بیرون می‌آمد. بعضی قوانین آن فی‌البداهه خلق می‌شد. هیچ کس نمی‌دانست در آن ورطه‌ی هول‌ناک چه چیزها ممنوع است و کدام‌ها مباح؟ ساکنان قیامت وقتی متوجه یک قانون می‌شدند، که نادانسته آن را زیر پا



می‌نهادند و به سزای اعمال‌شان کتک می‌خوردند. شاید لحظه‌ای بعد، این «قانون» هم به خواست آقایان لغو می‌شد... روزها و هفته‌ها سپری شد. ماه‌ها گذشت. بعضی از زندانیان وادادند. فریاد می‌زدند: «حاج داوود! کاغذ و قلم بده، هر چی بخواهی می‌نویسم.» از مراسم اعتراف‌ها فیلم‌برداری شد، بدان گونه که حاج داوود صحنه آرایبی کرده بود. زندانیان به کارهایی اعتراف می‌کردند، که هرگز مرتکب نشده بودند. روی صحنه می‌آمدند می‌نشستند و بی اختیار می‌خندیدند. بعضی‌شان از نظر جسمی و روحی در هم شکسته بودند، اما سعی می‌کردند خود را عادی جلوه دهند. آن‌ها که برگشتند، بعضی صدای‌شان را از دست داده بودند. بعضی قادر به تمرکز نبودند. بعضی حافظه‌ی‌شان را از دست داده بودند. بسیاری از آنان ناگهان شوکه می‌شدند، خودکشی در میان آن‌ها امری چندان غیرعادی نبود. جوانی که پنج ماه در قیامت مانده بود، در بازگشت مدام راه می‌رفت و با خودش حرف می‌زد. او کاملاً محیط پیرامونی را فراموش کرده بود. از قیامت یاد گرفته بود، که به احدی اعتماد نکند. با احدی ارتباط نداشته باشد. او حتا خود را به فراموشی سپرده بود. از خودش بیگانه شده بود. چهار سال بعد از سپری کردن قیامت، دست به خودکشی زد.» (۱۶)

زندانی توأب تحویل دادند. او مرا به دست‌شویی برد و فرصتی شد، تا روی دیوار این جمله را بخوانم: «مدت شانزده ماه است که در دستگاه به سر می‌برم...» عاقبت مرا به سوی دستگاه بردند، که به نظرم واژه‌ی گور یا قبر برای آن مناسب‌تر باشد. از زیر چشم‌بند به اطراف نگاه کردم. اتاق بزرگی بود. فضای کناره‌های اتاق را با استفاده از تخته‌هایی که در وسط تختخواب‌های زندان جا می‌افتد و سطح آن را تشکیل می‌دهد، به ابعادی به اندازه‌ی گور تقسیم کرده بودند. در هر گور یک زندانی، با چادر و چشم‌بند رو



## قبر

زنان زندانی نیز به نوبه‌ی خود جهنمی را که اسلام‌گرایان بر روی زمین خلق کردند، آزمودند. آنان نیز در خاطرات خود از این شکنجه که آن را «تابوت» یا «جعبه» یا «دستگاه» می‌نامند، سخن می‌گویند. شهرنوش پارسی‌پور، بی آن که هرگز فعالیتی سیاسی کرده باشد یا عضو گروه سیاسی بوده باشد، پنج سالی در زندان‌های سیاسی رژیم اسلامی به سر برده است. او را دو ماه در قبر نگه داشته‌اند.

«چشم‌های مرا بستند و سوار ماشین کردند و به زندان دیگری در همان حوالی بردند، که احتمالاً یکی دیگر از واحدهای قزل حصار بود. در این جا مرا به یک

به همان شکل چیده شده بود و دوباره در یکی از قبرها جا دادند. دیوارهای این اتاق کاشی بود. در دیوار پشت سرم پنجره‌ای قرار داشت، که درختی از میان آن پیدا بود و عکس درخت در کاشی‌ها به صورتی روشن و زیبا منعکس شده بود. سه سال بود درخت ندیده بودم. در حیاط‌های قزل حصار درختی وجود نداشت و ما هرگز به جای دیگری نرفته بودیم و نخستین بار بود که من درختی می‌دیدم. دوم اردیبهشت روز تولد پسر من است و هم‌زمانی تولد او و دیدار درخت چنان مرا در وجد فرو برد، که بی اختیار از شادی به گریه افتادم... خاطره‌ی درخت تا چند روز با من بود. بعد، همان حالت کسالت‌بار آغاز شد... اما در این میان چیزهایی که کم‌کم آزاردهنده می‌شد، حالت غیرقابل کنترل اندیشه بود. در طی آن مدت، چند باری متوجه شده بودم که افراد گریه می‌کنند. حالت گریه‌ی آن‌ها با حالت گریه‌ی سنتی افرادی که در روضه‌ها زار می‌زنند و یا به دلیل اندوهی می‌گیرند، فرق داشت. متوجه می‌شدم، که آنان به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر تحمل ندارند.» (۱۸)

شهرنوش پس از دو ماه از این قبرها خلاصی یافت. او در این تجربه از زنانی سخن می‌گوید، که شکسته‌اند. آرزیتا دختری است، که از شکستن خود با او گفته است:

«هنگامی که در دستگاه نشسته بودم، کم‌کم عوض می‌شدم. عوالمی بر من ظاهر می‌شد. کم‌کم احساس کردم که به عنوان کمونیست، یک انسان نجس هستم. عاقبت روزی حقیقت را یافتم. به خواهران پاسدار گفتم: برای من لباس نو بیاورید. حمام کردم. غسل کردم. استدعا کردم که لباس‌های کهنه‌ام را بسوزانند، چون نجس بودند. بعد نماز خواندم. تر و تازه شدم. آدم شدم. خدایا چقدر اشتباه کرده بودم. به خواهرها گفتم: که نام من پلید است، باید عوض شود...» (۱۹)

آرزیتا نام خود را به فاطمه بدل می‌کند. شهرنوش سال‌ها بعد با خبر می‌شود، که او تعادل روانی خود را از دست داده و میان دو شخصیت آرزیتا و فاطمه سرگردان است.

## سادو- فاشیسم مقدس

منیره برادران، که نُه سال از جوانی خود

به دیوار نشسته بود.» ساکنان این گورها چنان‌که شهرنوش می‌گوید، امکان تکان خوردن، جز برای توالی رفتن نداشتند. همان جا غذا می‌خورند و پس از نهار و شام اجازه دارند دراز بکشند.

«ورزش کردن غیرممکن است. هم چنین حرف زدن با پهلودستی یا مسئولان بند. کتابی برای خواندن وجود ندارد و میدان دید بسیار محدود است. تنها کاری که برای انسان باقی می‌ماند، خیال‌بافی است.» (۱۷)

یک ماه بعد، شهرنوش را به سلولی دیگر و گور دیگری می‌برند.

«در این جا مرا دوباره به اتاقی بردند، که

را در زندان‌های اسلامی سپری کرده، در خاطرات‌اش از این ابزار شکنجه صحبت کرده است. او به مدت ده ماه عذاب جعبه‌ها را تجربه نموده است. (۲۰) منیره چگونگی سرکوب مقاومت زندانیان را تحت این شکنجه، هم‌راه با فحش، کتک و شلاق زدن روزانه‌ی زندانیان به بهانه‌ی نقض مقررات، توضیح می‌دهد:

«از ماه دوم به بعد به تدریج مقاومت بچه‌ها در هم شکسته می‌شد. عده‌ای در حالت‌های غیرمتعادل روحی خود را ناتوان از ادامه مقاومت دیده و به حاجی اعلام می‌کردند، که می‌خواهند زندانی مطیع حاجی باشند. حاجی بلافاصله در بدترین حالات روحی، آن‌ها را پشت میکروفون مصاحبه می‌برد. آن‌ها در حالی که به شدت گریه می‌کردند، اعلام می‌کردند انسان‌های حقیر و پستی بوده‌اند و تنها در پی هواهای نفسانی! در حق مردم جنایت‌ها و خیانت‌ها کرده و... حالا توبه کرده و در اوج عجز و ناتوانی تقاضای بخشش؟! می‌کردند... حضور در این مصاحبه‌ها برای دیگر زندانیان اجباری بود و برای کسانی که در گاودانی‌ها و درون تخت‌ها (جعبه) نشسته بودند، با صدای بلند پخش می‌شد. می‌توانید تصور کنید برای کسانی که کوچک‌ترین ارتباطی با دنیای خارج نداشتند، شنیدن عجز و شکست دوستان‌شان چه فاجعه‌ای بود. آن‌ها روز به روز خود را تنهاتر می‌یافتند. حاجی حتا به این مصاحبه‌ها اکتفا نکرده، گاه اینان را بالای سر زندانی در جعبه نشسته می‌برد، که سرخوردگی خود را حضورا به آنان بگویند و آن‌ها شکست و تسلیم و پایان مقاومت را اعلام می‌کردند.» (۲۱)

اریک فروم، فیلسوف و روان‌کاو آلمانی، در تحلیلی تحت عنوان «آناتومی ویران‌سازی انسان»، بر پیوند میان فاشیسم و سادیسم تاکید می‌کند. به عقیده‌ی او، «هسته‌ی سادیسم در همه‌ی اشکال آن مشترک است و آن میل کنترل مطلق و ناحدود بر موجود زنده است. خواه جانور، بچه، مرد و یا زن باشد. واداشتن شخص به تحمل درد یا تحقیر بدون آن که بتواند از خود دفاع کند، یکی از اشکال کنترل مطلق است، لیکن به هیچ روی تنها صورت آن نیست. شخصی که کنترل کامل بر موجود زنده‌ی دیگری دارد، این موجود را به شیئی خود، به مایملک خود تبدیل می‌کند، در حالی

که خود، خدای آن دیگری می‌شود.» (۲۲) او سپس اضافه می‌کند، که سادیسم «تبدیل ناتوانی است به تجربه‌ی توانایی مطلق؛ دین زمین‌گیران روانی است.»

زندان‌بانانی چون لاجوردی یا حاج داوود، نمونه‌های گویای این تعبیرند. آنان خود را نمایندگان خدا بر روی زمین دانسته و جاه‌طلبی‌ها و اهداف ایدئولوژیک‌شان را با امیال سادیک در خدمت موفقیت پروژه‌ی تواب‌سازی به کار می‌گیرند. برپایی قیامت و قبر، نشان دهنده‌ی بُعد سادیک و فاشیستی این پروژه است.

### زندان: مکتب «اسلام»

علاوه بر این نوع از شکنجه‌ها، که نشان دهنده‌ی امیال بیمارگونه‌ی فاتحان اسلامی است، پروژه‌ی تواب‌سازی یک سلسله از اقدامات تبلیغاتی و به اصطلاح آموزشی سرکوب‌گرانه را نیز در بر می‌گیرد.

کلاس‌های آموزشی اسلامی در کنار بازجویی‌ها و شکنجه‌های جسمی، برای آزمون میزان مسلمانی زندانیان برپا می‌شود. حسن درویش (نام مستعار)، که از پاییز سال ۱۳۶۰ تا پاییز ۱۳۶۲ در زندان‌های کمیته مرکزی و وکیل آباد مشهد اسیر بوده است، در خاطرات خود توضیح می‌دهد که سیاست اسلامی کردن زندان‌های سیاسی برای تواب‌سازی و به کار گرفتن عناصر تواب جهت فشار بر روی دیگر زندانیان به چه طریق عمل می‌کرده است. (۲۳)

یک ملا به نام نجفی، مسئول این برنامه بوده است: «نجفی مردی بود بلند قد و خوش قیافه، عینکی تیره به چشم می‌زد و عبا و عمامه‌ای سیاه به تن می‌کرد. صدایی رسا و آمرانه داشت. مثل یک فرماندهی نظامی امر و نهی می‌کرد... اولین اقدام او ایجاد شبکه‌ی توابین بود. از آن پس، همه را آشکارا به جاسوسی دعوت می‌کرد. او به زندانیان می‌گفت: «توی جمهوری اسلامی زندان وجود نداره. این جا دانش‌گاه است. در نهایت اگر آزادی‌بی وجود داشته باشه، به اون‌هایی تعلق می‌گیره که «ارشاد» شده باشن...» آشکارا تهدید می‌کرد، که در صورت وخامت اوضاع همه‌ی زندانیان را به رگ‌بار خواهد بست. می‌گفت: «جسما و روحا به شما آموزش اسلامی خواهیم داد. برنامه‌های زیادی براتون داریم. ما

نظم اسلامی برقرار می‌کنیم...» از برکت شلاق و تواب‌ها بود، که پیوسته بر تعداد بریده‌ها و تواب‌ها افزوده می‌شد.» (۲۴) او از کلاس‌های به اصطلاح آموزشی و انتقاد از گروه‌های سیاسی که ایجاد شده، می‌گوید و خواندن نوشته‌های مقامات مذهبی. «هفته‌ای یک بار امتحان کتبی می‌گرفتند. امتحان در حیاط زندان و زیر نظارت تواب‌ها انجام می‌شد.»

### تراژدی تواب‌ها

یکی از پایه‌های مهم اسلامی کردن زندان‌ها، تواب‌ها بودند. استراتژی تواب‌سازی، که بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ به اجرا در آمد، آموزه‌ی اسلام سیاسی را برای واداشتن فرد و جمع به اطاعت از احکام اسلامی به نمایش گذاشت. به این معنی، زندان سیاسی اسلام‌گرایان، به عنوان یک دنیای کوچک (microcosme)، نشان دهنده‌ی محتوا و اهداف سیاسی - اجتماعی حاکمیت اسلامی است. تواب‌ها، بیان ابعاد دیگری از این تراژدی هستند. حکایت توابان در خاطرات زندانیان، بیان حس خشم، پشیمانی و ترحم آنان در برابر پدیده‌ی تواب است:

«سعید که برید، امید من به آزادی نیز برید. هنوز در بازداشت‌گاه دادسرای انقلاب بود. هر آن ممکن بود به زندان ما منتقل شود. خیلی‌ها را لو داده بود. هر که را که می‌شناخت. حتا دو خواهرش را. در هسته‌ای فعالیت می‌کرد، که من مسئولش بودم. به «سازمان» عشق می‌ورزید و به آرمان‌ها و اهدافش ایمان داشت. یک‌رنگ بود، راست‌گو، درست‌کار و پُر کار. امیدوار بودم پیش از آمدنش آزاد شوم... وقتی که وارد بند شد، متوجه تغییرات ظاهری‌اش شدم. سر تراشیده و چهره‌ی پوشیده از ریش‌اش، سفید و رنگ‌پریده بود. فشار بازجویی از یک سو و مرگ برادر و عذاب وجدان از دیگر سو، او را از پای در آورده بود. پژمرده و خمیده شده بود. چشم‌هایش گود افتاده و حالت طبیعی‌اش را از دست داده بود. مردمک چشم‌اش به نقطه‌ای خیره می‌ماند. به ندرت با کسی حرف می‌زد. هنگام صحبت به مخاطب‌اش نمی‌نگریست، به پایین نگاه می‌کرد.» (۲۵)

حسن درویش از دیدار خود با این تواب می‌گوید. او که برای رژیم هنوز فردی ناشناخته است، خوب می‌داند که چه خطری



او را تهدید می‌کند. با این حال، سعی می‌کند صحبت کرده و رابطه‌ی دوستانه با او برقرار کند. تا این که روزی سعید به او می‌گوید: «تو چرا این قدر به من محبت می‌کنی؟ من یک توابعم و اسم سازمانی تو رو فاش کردم. چون اسم واقعی تو نمی‌دونستم. دنبال تن!»

حسن به او می‌گوید، که زندگی‌اش در استان اوست و بازجوها چیزی از او ندارند. فرد توابع به شدت گریه می‌کند و پاسخ می‌دهد، که:

«من قول دادم هر که رو که اسمشو برده‌ام، شناسایی کنم. من به لجن آلوده شدم.» حسن او را دل‌داری می‌دهد:

«خودت نبود. تو را خرد کردند. اعصاب تو خرد کردند. فرسوده شده‌ای. همین جا توقف کن. دوباره به خودت برگرد. همون سعید همیشه‌گی شو. از همین الان.»

حسن درویش می‌گوید، که او دیگر حرف نزد و به همین خاطر به بخش مخصوص زندانی‌های با محکومیت سنگین فرستاده شد.

وضعیت توابع‌ها هم چون زندگی و گرایش سیاسی‌شان گوناگون است. طبق خاطرات‌های زندان و اسنادی دیگری که در این باره منتشر شده‌اند، درجات مختلفی از توابعیت وجود دارد. از نفی اعتقادات شخصی و اعتراف به خطا گرفته، تا هم‌کاری همه‌جانبه با زندانبان. رژیم اسلامی برای ارابه‌ی تصویری مناسب از زندان‌هایش به ناظران خارجی، از جمله توابع‌ها را نیز به خدمت می‌گیرد. منیره برادران در خاطرات‌اش در این باره می‌گوید:

«در دهه‌ی فجر، سال‌گرد انقلاب، در حسینیه برنامه‌های ویژه‌ای برقرار بود... در یکی از برنامه‌ها، مهمان‌های خارجی... برای دیدار از اوین دعوت شده بودند... کسانی که از طرف پاسدارهای بندها انتخاب شده بودند، اجازه‌ی شرکت در این برنامه را داشتند. آن‌چه که مهمانان خارجی از اوین می‌دیدند، یک سالن آراسته و شماری زندانی نادم بود.» (۲۶)

توابع‌ها علاوه بر وظایف تبلیغاتی، ضمن مشارکت در کنترل زندانی و گزارش‌نویسی درباره‌ی زندانبانان دیگر، در بازجویی‌ها نیز شرکت می‌کنند. توابع‌های «واقعی» که دیگر

به ماموران رژیم بدل شده‌اند، از آن‌جا که اطلاعات بیش‌تری دارند، بسیار هول‌ناک‌اند. رژیم فشار به مراتب بیش‌تری بر روی کادرها و رهبران گروه‌های سیاسی وارد می‌کند، تا آنان را به ندامت وادارد. شکستن این افراد، تاثیر بسیار مخربی روی هواداران و اعضای ساده‌ی این گروه‌ها که تجربه‌ی چندانی ندارند، باقی می‌گذارد. مصاحبه‌ها و اعترافات ضبط شده و در سلول‌ها به نحو گسترده‌ای پخش می‌شوند. لاجوردی با جمع کردن زندانبانان اوین در حسینیه و مواجهه‌ی نادمین با دیگر زندانبانان، بحث‌های ایدئولوژیک به راه می‌اندازد. در عین حال، از نادمین برای مجاب کردن زندانبانی که حاضر به تمکین و اعتراف نیستند، استفاده می‌کنند.

لازم به تاکید است، که در گروه‌های سیاسی چپ و مارکسیست و نیز مجاهدین، تقدس سازمان و کیش رهبری امری رایج و پذیرفته بود. بنابراین، وقتی فردی از رهبری این سازمان‌ها در نمایش‌های لاجوردی زبان به اعتراف و طلب بخشایش می‌گشود، تاثیرات بسیار مخرب روحی در ذهن مبارزان جوان - که اکثراً دانش‌آموز یا دانش‌جو بودند - داشت. رهبرانی که در مقام ندامت در خدمت زندانبان



قرار می‌گرفتند، سرنوشت غم‌انگیزی داشتند و به دست رژیم اعدام می‌شدند. اما بسیاری از کادرهای سیاسی در زندان

مقاومت کردند. بسیاری از آنان یا زیر شکنجه کشته شدند و یا به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. همین طور است در مورد اعضا و هواداران ساده‌ی این سازمان‌ها، که دست به مقاومت زدند. درست به همین دلیل بود، که رژیم به طور مداوم در کار ابداع روش‌های جدید برای درهم شکستن زندانی و به کار گرفتن همه‌جانبه‌ی توابعان واقعی بود.

زندانبانان در خاطرات‌شان از نقش ویران‌ساز توابع‌ها و به ویژه از ابتکارها و ابداعات شکنجه‌گران برای اعمال فشار بیش‌تر به زندانی سخن گفته‌اند.

نیما پرورش در گزارشی از هفت سال زندان، از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، می‌گوید که در سال ۱۳۶۱ در زندان قزل حصار به مدت یک سال زندانبان سرکش را در یک بند جمع کرده و تحت فشار گذاشتند:

«به تدریج با آمدن زندانبان جدیدتر، جمعیت سلول‌ها افزایش می‌یافت و دیگر برای همه‌ی ما مسلم شده بود که مجرد شدن بند فقط یک تنبیه ساده نیست... رفته رفته قوانین بند شدیدتر و خشن‌تر شد. محدودیت‌های شدیدی اعمال می‌شد و کوچک‌ترین رفتار زندانبان زیر نظر قرار گرفت. امکانات زندگی زندانبان هر چه محدودتر شد و تنبیه کردن آنان به بهانه‌های واهی و بی‌اساس به سیاست روزانه تبدیل گشت. هر روز عده‌ای از زندانبان را به بهانه‌های گوناگون به «زیر هشت» می‌بردند و چند روز سر پا نگه می‌داشتند و با کابل می‌زدند و مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. در این میان، زورگویی و محدودی عمل توابع‌ها بیش‌تر شده بود... با گسترش تنبیهات حاجی داوود، کم کردن نوبت‌های دست‌شویی روزانه‌ی افراد و یا تمام سلول نیز به دایره‌ی تنبیهات افزوده گشت. گاه اتفاق می‌افتاد، که نوبت دست‌شویی بعضی افراد سلول را دو یا سه روز قطع می‌کردند و گاه تمام افراد سلول را یک یا دو روز از نوبت دست‌شویی محروم می‌کردند... رفته رفته کارهای دستی هم ممنوع شد و هر کس که چیزی می‌ساخت، به این بهانه که «خط می‌دهد» مورد شدیدترین تنبیهات قرار می‌گرفت. گاه اتفاق می‌افتاد که به خاطر کار دستی، زندانبان را از سه تا چهار روز در «زیر هشت» سر پا نگه می‌داشتند و می‌زدند.»

مقررات جدیدی وضع می‌شود تا رابطه میان زندانیان را از بین ببرند: «هر کس می‌بایست برای شخص خودش خرید کند و از وسایل خود به صورت فردی استفاده نماید. استفاده‌ی مشترک از هر چیزی، غیر از تخت و فضای سلول، شدیدترین تنبیه‌ها را به همراه داشت. هر گونه تماس با افراد سلول‌های دیگر هم ممنوع شد و مقررات بند همان مقررات بند انفرادی شد. هر گونه ورزش در هواخوری یا سلول‌ها ممنوع و حق قدم زدن جمعی از میان برداشته شد. در داخل سلول‌ها بیش از دو نفر حق قدم زدن نداشتند و در هواخوری فقط دو نفر دو نفر حق قدم زدن با یک دیگر داشتیم... طبق این دستور، در زمان پخش مصاحبه‌ی زندانیان تواب و یا دیگر زندانیان و یا در زمان پخش درس‌های آموزش اسلام و فلسفه‌ی اسلامی از طریق بلندگوهای بند، تمام سلول‌ها باید سکوت می‌کردند و حق انجام هیچ کاری نداشتند. از این پس، هر تواب نماینده‌ی مسئول زندان و مسئول زندان نماینده‌ی ولی فقیه در زندان محسوب می‌شد و هر کس به توابی توهین می‌کرد، گویی به ولی فقیه توهین کرده است و مستوجب شدیدترین تنبیه‌ها بود. تنها شرط خروج از سلول‌های در بسته، پذیرش اسلام و خواندن نماز و مصاحبه در جمع زندانیان و تواب شدن بود... با ورود تواب‌ها به سلول‌ها، وضع زندگی هر روز وخیم‌تر و شرایط زیستی دشوارتر می‌شد. هر شب عده‌ای از زندانی‌ها را به بهانه‌های واهی به زیر هشت می‌بردند و گاه به مدت سه یا چهار روز سر پا نگه می‌داشتند و مرتب کتک می‌زدند... هر روز هنگام نماز ظهر و شب، در راهروی بند، همه‌ی توابین نماز می‌خواندند. صبح‌ها نیز از ساعت پنج یا شش صبح، برنامه‌ی قرآن رادیو را از بلندگوی بند، که در آن ایام تازه آغاز به کار کرده بود، پخش می‌کردند. هیچ لحظه‌ای ما را به حال خود رها نمی‌گذاشتند. به نظر می‌آمد، مرگ یا دیوانگی بهترین فرجام ما خواهد بود. اما آن‌ها خیال کشتن ما را نداشتند. آن‌ها تسلیم و خرد شدن ما را می‌خواستند.» (۲۷)

تشدید فضای سرکوب و خفقان، زندانیان را در موقعیت هراس‌انگیزی قرار می‌دهد. نیما

پرورش می‌گوید:

«در چنین فضای رُعب و وحشت داریم و روزمره، هر روز به شمار بیماران عصبی و روحی بند افزوده می‌شد... هر شب چند نفری دچار کابوس بودند و در خواب فریاد می‌زدند و گُل بند را با فریادهای خود از خواب بیدار می‌کردند... با این همه، کم‌تر کسی از این افراد حاضر به همکاری با دشمن بود... پاره‌ای از این افراد دست به خودکشی می‌زدند، ولی دیگر زندانیان مانع از خودکشی آن‌ها می‌شدند... در آن اوضاع فاجعه‌بار به خودم دل‌داری می‌دادم، که دیوانه شدن سرنوشتی به مراتب بهتر از تواب شدن و پیوستن به اردوی شکنجه‌گران است.» (۲۸)

منیره برادران از دوران دردناکی که در پی پذیرفتن نماز خواندن داشته است، صحبت می‌کند. از جنگی که میان «من درونی» با «من نمودی» اش بر پا شده:

«بعد از مدتی تردید و جنگ درونی، یک روز شروع کردم به نماز خواندن. نام آن را تنها یک تسلیم می‌گذارم. قبلا هم دو ماهی را در بند قزل حصار نماز خوانده بودم. آن جا، این کار اجباری بود و من هم مثل بقیه این کار را کرده بودم. آن روزها رنج کم‌تری برده بودم، چون فقط قانون بند را رعایت کرده بودم. در این جا، اما این یک اجبار مستقیم نبود. انتخاب بین مرگ و زندگی بود. حکم اعدام مرا تهدید می‌کرد. دفاع از نظراتم و ایستادگی بر سر موضع، حکم اعدام را قطعی‌تر می‌کرد. این را بازجو گفته بود. وضع پرونده‌ام هم طوری بود، که می‌توانستم با موضع میانه‌روتری اعدام را به حبس طولانی مدت تبدیل کنم. این را هم بازجو گفته بود. من در کابوس مرگ از آن فرار کردم. آن هم در شرایطی که از زندگی احساس بیزار می‌کردم. در فرار احساس زبونی کردم و آن را هر بار که برای نماز خم می‌شدم، بیش‌تر احساس می‌کردم.» (۲۹)

در پی این تجربه، منیره دوران سختی توام با افسردگی دارد و تنها زمانی که بعدها از تصمیم قبلی‌اش در مورد نماز خواندن منصرف می‌شود، اعتماد به نفس خود را باز می‌یابد. (۳۰)

چنان که منیره برادران و نیما پرورش گفته‌اند، بزرگ‌ترین ترس زندانیان مقاوم، تواب شدن

است. تنها تفاوتی که میان شکنجه‌گران و توابان واقعی وجود دارد، در زندانی بودن این‌هاست و این که از سرنوشت آتی خود نیز بی‌خبرند. بازجویان همواره از اینان می‌خواهند، که وفاداری‌شان را اثبات کنند و نشان دهند که واقعا تواب شده‌اند. و این بیش‌تر بدان خاطر بوده، که برخی از گروه‌های سیاسی به هواداران‌شان رهنمودی مبنی بر تواب شدن تاکتیکی داده بودند و با کشف شدن شبکه‌ای از این نوع توابان، سوءظن رژیم نسبت به آنان افزایش یافته بود. بنابراین، بازجوها با فشار بیش‌تر بر روی توابان، وظایف رذیلانه‌تری به عهده‌ی آنان می‌گذاشتند، تا آن جا که برخی را برای اثبات صداقت‌شان به تیر خلاص زدن وامی‌داشتند. با این وجود، حتا برخی از این توابان واقعی هیچ گاه روی آزادی را ندیدند و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

### مادران «قهرمان» مزب‌الله

اعدام تواب واقعی، توجیه اسلامی‌اش را هم دارد: تواب با پذیرفتن این حکم آزمایش، توابیت خود را به اتمام می‌رساند و با ترک این جهان، بسیار محتمل است که خداوند ندامت او را بپذیرد و از عذاب جهنم نجاتش دهد. در یکی از شب‌های تابستان ۱۳۶۰، گزارشی از تلویزیون پخش شد که در آن گفت‌وگوی مادر مومنی را با فرزند کمونیست‌اش - که دستگیر و به اعدام محکوم شده بود- نشان می‌دادند. این صحنه قبل از مراسم اعدام در زندان اصفهان فیلم‌برداری شده بود. مادر به فرزندش یادآوری می‌کرد، که از او خواسته بوده توبه کند و از مبارزه با الله دست بردارد و حالا وقت حساب پس دادن است. فرزند در حال گریه دست مادرش را می‌بوسید و زار می‌زد، که حالا توبه کرده است و از مادر برای عفو کمک می‌طلبد. مادر به سردی می‌گفت، که آمدنش به ملاقات برای دیدن فرزندش نیست، بلکه آمده تا از دادگاه انقلاب تشکر کند که ضدانقلابیون را نابود می‌کند. او می‌گفت: وقتی فرزندم دستگیر شد، خدا را شکر کردم. از پسر خواست در حضور او بار دیگر توبه کند. فرزند پاسخ داد، که هرگز در عملیات تروریستی شرکت نکرده و آماده است دست‌های خمینی را ببوسد. چند دقیقه‌ی بعد، مجری برنامه اعلام کرد که زندانی، محمد تاریقلی‌زاده به جوخه‌ی اعدام سپرده شد. (۳۱)

چند روز بعد، ۱۱۰ تن از نمایندگان مجلس



اسلامی با صدور بیانیه‌ای، تجلی معجزه‌ی ایمان را در چهره‌ی این مادر قهرمان ستودند و در پایان بیانیه از نتایج آموزش‌های اسلامی که توانسته چنین زنانی را تربیت کند، تجلیل کردند.

چنین دیدگاهی در زندان‌های سیاسی اسلامی به تمامی عمل می‌کرد. اساس این دیدگاه، مبتنی است بر این که انسان منشاء گناه و مامن بالقوه‌ی شیطان است. و بنابراین، ضروری است که از قوانین الهی به طور کامل تبعیت کند.

\*\*\*

### توضیحات:

۱- نگاه کنید به مقاله‌ی «مراحل و چگونگی دستگیری‌ها»، م. همایون، «کتاب زندان»، نشر نقطه، ۱۹۹۸؛

۲- همان جا از روزنامه‌ی «اطلاعات» نقل شده است؛

۳- همان. به علاوه نگاه کنید به «جمهوری زندان‌ها»، جلد اول، نوشته‌ی واریا بامداد، فرانکفورت، ژوئن ۲۰۰۱؛

۴- و. بامداد، همان، صفحه‌ی ۱۲۵-۱۱۹؛

۵- سوره‌ی ۹، آیه‌ی ۲۸؛

۶- م. کوهیار، یاد شده، صفحه‌ی ۱۵۲؛

۷- گزارش عفو بین‌الملل، اردیبهشت ۱۳۷۴- آوریل ۱۹۸۷؛

۸- همان؛

۹- کامل‌ترین آن‌ها توسط سازمان مجاهدین خلق منتشر شده است؛

۱۰- Pierre Vidal-Naquet, La Torture dans la République, essai d'histoire et de politique contemporaine, ۱۹۶۲, Pairs, Ed. de Minuit, ۲۰۰۰

۱۱- «شکنج را پایانی نیست»، صفحه‌ی ۶۵ از کتاب «گفت و گوهای زندان»، شماره‌ی یک، پاییز ۱۳۷۶، انتشارات سنبله، آلمان؛

۱۲- همان؛

۱۳- دکتر رضا غفاری، «خاطرات یک زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی»، ترجمه‌ی الف. سامان، انتشارات آرش، سوئد، ۱۹۹۸. صفحه‌ی ۱۱؛

۱۴- همان، صفحه‌ی ۳۰-۲۸؛

۱۵- قرآن، سوره‌ی ۵۶، آیه‌های ۵ تا ۵، و ۸۸ و ۹۱؛

۱۶- دکتر رضا غفاری، همان، صفحه‌ی ۱۲۸-۱۳۲؛

۱۷- شهرنوش پارسی‌پور، «خاطرات زندان»، نشر باران، ۱۹۹۶. استکهلم؛

۱۸- همان، صفحه‌ی ۳۰۲-۳۰۳؛

۱۹- همان، صفحه‌ی ۲۸۹؛

۲۰- منیره برادران، «حقیقت ساده»، هانوفر، ۱۹۹۲؛

۲۱- همان، صفحه‌ی ۱۶۲-۱۶۳؛

۲۲- اریک فروم، «آنا تومی ویران‌سازی انسان»، ترجمه‌ی ا. صبوری، انتشارات پویش، ۱۳۶۱. صفحه‌ی ۱۵۹؛

۲۳- حسن درویش، «و هنوز قصه بر یاد است»، نشر نقطه، ۱۳۷۶، آمریکا؛

۲۴- همان، صفحه‌ی ۱۳۹-۱۴۰؛

۲۵- همان، صفحه‌ی ۱۶۵؛

۲۶- منیره برادران، پیشین، جلد دوم، صفحه‌ی ۳۲؛

۲۷- نیما پرورش، «نبردی نابرابر». انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۳۷۴. صفحه‌ی ۴۷ تا ۴۹؛

۲۸- همان، صفحه‌ی ۵۰؛

۲۹- منیره برادران، «حقیقت ساده»، صفحه‌ی ۳۵؛

۳۰- همان، صفحه‌ی ۱۵۵؛

۳۱- روزنامه‌ی «لوموند»، پانزدهم اوت ۱۹۸۲؛

\*\*\*

این نوشته، فصل پنجم کتاب «توتالیتاریسم اسلامی، پندار یا واقعیت»، است که در سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات «خاوران» در پاریس به چاپ رسیده است.

\*\*\*

### توضیح «نگاه»:

نقاشی‌های این مطلب از سودابه اردوان است، که خود مدت‌ها زندانی جمهوری اسلامی بوده است. این نقاشی‌ها در زندان کشیده شده است.

\*\*\*

## میلاد آن که عاشقانه بر خاک

### مرد

۱

نگاه کن چه فروتنانه بر خاک می‌گسترده

آن که نهال نازک دستان‌اش

از عشق

خداست

و پیش عصیان‌اش،

بالای جهنم

پست است.

آن کو به یکی «آری» می‌میرد

نه به زخم صد خنجر،

و مرگ‌اش در نمی‌رسد

مگر آن که از تب وهن

دق کند.

قلعه‌ی عظیم

که طلسم دروازه‌اش

کلام کوچک دوستی‌ست.

۲

انکار عشق را

چنین که به سرسختی پا سفت کرده‌ای

دشمنه‌ی مگر

به آستین اندر

نهان کرده باشی.

که عاشق

اعتراف را چنان به فریاد آمد

که وجودش همه

بانگی شد.

۳

نگاه کن!

چه فروتنانه بر درگاه نجابت به خاک

می‌شکند

رخساره‌ی که توفان‌اش

مسخ نیارست کرد.

چه فروتنانه بر آستانه‌ی تو به خاک می‌افتد

آن که در کمرگاه دریا

دست حلقه توانست کرد.

نگاه کن!

چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد

آن که مرگ‌اش میلاد پُریه‌های هزار شه‌زاده

بود.

نگاه کن!

احمد شاملو

۱۳۵۲

